جلسه 361

شنبه 23/03/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در لباس مشکوک بود. عرض کردیم بجای برائت از مانعیت لباس مشکوک، دو وجه دیگر وجود دارد برای تصحیح صلاة در لباس مشکوک. وجه اول تمسک به قاعده حل بود که به سه تقریب می شد تمسک به قاعده حل کرد. تقریب اول و دوم را عرض کردیم.

تقریب سوم برای قاعده حل: تقریبی است که آقای سیستانی دام ظله بیان کرده اند. فرموده اند: ما معتقدیم که کل شیء لک حلال اعم است از حلال وضعی و تکلیفی. ولکن تطبیق نمی کنیم این قاعده حل را بر صلاة فی اللباس مشکوک، بلکه تطبیق می کنیم بر خود لباس مشکوک. اگر تطبیق می کردیم بر صلاة فی اللباس المشکوک کم افعله صاحب الحدائق، نقض آقای خوئی وارد بود که یلزم تأسیس فقه جدید، که بیائید هر عقدی، هر ایقاعی، هر معامله بالمعنی الاعمی و یا عبادتی که شک دارید در اینکه صحیح است یا فاسد است، شک دارید که واجد جزء است یا فاقد جزء، واجد شرط است یا فاقد شرط، مبتلای به مانع است یا غیر مبتلای به مانع، اینها را با حدیث حل تصحیح کنید. این مستلزم تأسیس فقه جدید است.

آقای سیستانی فرموده: این اشکال بر تقریب ما وارد نیست. ما می گوئیم قاعده حل را در خود لباس مشکوک تطبیق باید کرد. توضیح ذلک:

ایشان فرموده است: کل شیء لک حلال، شیء یعنی اعیان خارجیه. مثلا پنیر شیء لک حلال، حتی تعرف أنه حرام فتدعه. خمر حرام است، أی یحرم شربه. میته حرام است، أی یحرم اکله. ایشان فرموده اند لباسی هم که از حیوان حرام گوشت گرفته می شود این لباس حرام است أی یحرم الصلاة فیه. البته حرمت صلاة در لباس متخذ من الحیوان المحرم الاکل حرمت وضعیه است، ولکن ایشان فرموده ما قائل به اطلاق قاعده حل هستیم نسبت به حرمت وحلیت وضعیه.

در اینجا اشکالی مطرح می شود که: منفعت مقصوده خمر مثلا شرب است، و چون شرب خمر حرام است صحیح است بگوئیم الخمر حرام. منفعت مقصوده پنیر هم اکل است، چون اکل پنیر حلال است صحیح است بگوئیم الجبن حلال. اما منفعت مقصوده لباس نماز خواندن در آن نیست، بلکه پوشیدن آن است. اگر پوشیدن یک لباسی مطلقا حرام بود صحیح بود بگوئیم این لباس حرام است دی یحرم لبسه، کما اینکه می گویند انگشتر طلا بر مرد حرام است، أی یحرم لبسه. اما لباس متخذ از حیوان حرام گوشت که لبسش حرام نیست فقط نماز در آن حرام است، این کافی نیست که نماز در لباس متخذ از حیوان حرام گوشت حرام شد بیائیم بگوئیم پس این لباس حرام است. منفعت مقصوده لباس لبس است نه صلاة فی هذا اللباس. ولذا صرف اینکه نماز در این لباس حرام بشود کافی نیست برای صدق عرفی اینکه این لباس حرام است. ولذا صحیح نیست که شما بگوئید این لباس مشکوک اگر از حیوان حرام گوشت باشد این لباس حرام است و اگر از حیوان حلال گوشت باشد این لباس حلال است. این تعبیر غلط است. نخیر، این لباس اگر از اجزاء حیوان حرام گوشت هم باشد عرفا صادق نیست که هذا اللباس حرام، تا بعد بگوئیم ما شک داریم که هل هذا اللباس حرام لکونه متخذا مما لایؤکل لحمه أو حلال و کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام.

آقای سیستانی در جواب فرموده اند: برای متشرعه منفعت مقصوده لباس جواز صلاة در آن است. مگر انسان متشرع که در شبانه روز پنج بار نماز واجب می خواند ممکن است نمازهای مستحب هم بخواند، مگر می شود بگوئیم منفعت مقصوده لباس صلاة در آن نیست؟ به طور متعارف انسان نماز در لباسی می خواند که آن را می پوشد. اینکه بیاید لباسی را برای نماز اختصاص بدهد و لباسها قبل از نماز را بیرون بیاورد این متعارف نیست. ولذا همینکه لباس متخذ از حیوان حرام گوشت صحیح نیست و حرام است در آن نماز خوانده بشود، منفعت مقصوده لباس می شود حرام، وصحیح است بگوئیم این لباس متخذ از حیوان حرام گوشت حرام است، أی تحرم الصلاة فیه حرمة وضعیة. آنوقت لباس مشکوک را نمی دانیم آیا متخذ است از اجزاء حیوان حرام گوشت تا حرام باشد یا متخذ نیست از اجزاء حیوان حرام گوشت تا حلال باشد، قاعده حل را بر آن تطبیق می کنیم.

اقول: این فرمایش آقای سیستانی اولا: مبتنی است بر تعمیم قاعده حل نسبت به حلیت و حرمت وضعیه. و قد منعنا عن ذلک وادعینا الانصراف العرفی الی الحلیة التکلیفیة فی قبال الحرمة التکلیفیة.

وثانیا: جناب آقای سیستانی! آیا عرف متشرعه صحیح می داند که یک لباسی که از اجزاء حیوان حرام گوشت هست به قول مطلق بگوئیم که این لباس حرام است؟ انصاف این است که به قول مطلق صحیح نیست بگوئیم که این لباس حرام است. بله نماز در این لباس حرام است، اما اینکه به قول مطلق بگوئیم این لباس حرام است این خلاف متفاهم عرفی است.

پس این تقریب سوم هم برای قاعده حل تمام نشد. تنها تقریب صحیح تقریب اول بود که ما در آن حیوانی که این لباس را از اجزاء او گرفته ایم قاعده حل را تطبیق کنیم به عنوان حلیت تکلیفیه، بگوئیم این لباس متخذ است از حیوانی که نمی دانیم گوشت او حلال است یا حرام است، کل شیء لک حلال. در گوشت آن حیوان ما قاعده حل جاری کنیم.

البته عرض کردیم این اخص از مدعاست. در جائی این تقریب به درد می خورد که بدانیم آن لباس از اجزاء حیوان گرفته شده، فقط شک داریم آن حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت. اما اگر نمی دانیم این لباس چرم روباه است یا چرم مصنوعی، قاعده حل را در لحم کدام حیوان جاری کنیم.

پس این تقریب قاعده حل ولو درست است ولکن اخص از مدعاست.

یک اشکالی مرحوم نائینی به این تقریب اول کرده است که چون بحث اصولی مفیدی هست بنده برایتان توضیح می دهم:

مرحوم نائینی فرموده است: از جهت دیگر این قاعده حل اخص از مدعاست نه طبق آن وجهی که ما عرض کردیم. فرموده اند: گاهی اجراء این قاعده حل از قبیل اجراء اصل در فرد مردد است. کجا؟ ما دیدیم یک روباهی را صید کردند، یک آهویی را هم صید کرده اند، بعد از مدتی یک چرمی را برای ما آوردند به عنوان یادگاری صید آن روز که یک آهو صید شد و یک روباه. مرحوم نائینی فرموده است: این چرم یا از آن روباه است که یقینا حرام گوشت است، یا از آن آهو است که یقینا حلال گوشت است. می شود دوران امر بین مقطوع الحلیة و مقطوع الحرمة. چطور برویم قاعده حل را جاری کنیم در لحم آن حیوان؟ خب آن حیوان مردد است بین آهو که مقطوع الحلیة است و روباه که مقطوع الحرمة است، فرموده اند این اجراء اصل است در فرد مردد.

من این عنوان را توضیح بدهم: علماء ما گاهی در اجراء اصل اشکال می کنند می گویند این اجراء اصل در فرد مردد است. مثلا شما یک گوسفندی دارید که یقینا جلال است، یک گوسفند دومی هم دارید که قبلا جلال بود ولی یقینا الان دیگر جلال نیست. پس یک گوسفند مقطوع الجلل، وگوسفند دیگر مقطوع عدم الجلل است. فرموده اند اگر یک بولی در آن مکان دیدید نمی دانید بول کدامیک از این دو گوسفند است، کسانی که منکر استصحاب در فرد مردد هستند می گویند ما حکم می کنیم که این بول پاک است. چرا؟ برای اینکه چطور ما حکم کنیم به نجس بودن این بول؟ راهش این است که باید استصحاب کنیم بگوئیم حیوانی که صاحب این بود است کان جلالا والان کما کان.

برخی از علماء مثل مرحوم نائینی، محقق عراقی، حضرت امام وآقای صدر فرموده اند این استصحاب در فرد مردد است جاری نیست. چرا؟ برای اینکه عنوان صاحب هذا البول که موضوع اثر شرعی نیست. اثر شرعی رفته روی مرکب از بول گوسفند و اینکه آن گوسفند جلال باشد. بول گوسفند که این گوسفند جلال است نجس است. این بول، بول گوسفند است بالوجدان، اینکه بگوئید این گوسفند جلال بود پس الان هم جلال است استصحاب در فرد مردد است، چون مشیر است عنوان تلک الشاة یعنی آن گوسفند به واقعی که آن واقع یا این گوسفند سفید است که یقینا جلال است، یا مشیر است به آن گوسفند سیاه که یقینا جلال نیست. پس مشارالیه شما که موضوع اثر شرعی است می گویند الجلال بوله نجس، خب این الجلال بوله نجس عنوان مشیر است به آن واقع جلال. در آن واقع جلال چطور می خواهید استصحاب جاری کنید. اگر این گوسفند سفید است که یقینا جلال است، شک نداریم در بقاء. اگر هم آن گوسفند سیاه است او هم که یقینا جلال نیست او هم شک نداریم در بقائش.

ولذا فرموده اند قاعده طهارت می گوید این بول پاک است.

در مقابل مرحوم آقای خوئی که در این مثالها کلا معتقد است که استصحاب در فرد مردد هیچ مشکلی ندارد. چه مشکلی دارد که همین عنوان مشیر را بیائیم و در قضیه مستصحبه مان مطرح کنیم، بگوئیم گوسفندی که صاحب این بول است یک زمانی جلال بود استصحاب می گوید هنوز هم جلال است. ولو اگر ما این عنوان مشیر اجمالی را در نظر نگیریم به مشارالیه نظر کنیم بالتفصیل، شک در بقاء از بین می رود. ولی این مهم نیست. مهم این عنوان مشیر است که محقق شک است، محقق ارکان استصحاب است. آقای خوئی می گوید اثر روی فرد بار بشود مهم نیست. همین فرد به عنوانه الاجمالی المشیر لحاظ بشود ارکان استصحاب در او تمام است.

برای باز شدن یک مثالی فرضی روشنی بزنم که فرق بین استصحاب فرد مردد با استصحاب کلی قسم ثانی که گاهی با هم اشتباه می شوند روشن بشود:

یک وقت شما روز جمعه می دانید یا زید در خانه بوده یا عمرو. امروز هم شنبه است. می گوئید اگر روز جمعه زید در خانه بوده یقینا بیرون رفته، اگر عمرو در خانه بوده یقینا باقی است.

آقایان فرموده اند: یک وقت شارع اثر شرعی را برده روی صرف الوجود کون الانسان فی الدار، می گوید إذا کان انسان فی الدار یوم السبت فتصدق علی فقیر بدرهم. می گویند خب استصحاب می کنیم بقاء انسان را فی الدار به نحو استصحاب کلی قسم ثانی. چون شک داریم در بقاء انسان فی الدار بعد الیقین بحدوثه، وخود وجود الانسان فی الدار موضوع اثر شرعی است.

اما اگر دیدیم شارع نگفته إذا کان انسان فی الدار فتصدق، گفته إذا کان زید فی الدار یوم السبت فتصدق علی فقیر بدرهم، إذا کان عمرو فی الدار یوم السبت فتصدق علی فقیر بدرهم، فرض کنید حکم در هر دو یکی است، اما موضوع چون عنوان کون زید فی الدار یوم السبت است، کون عمرو فی الدار یوم السبت است، شما باید ارکان استصحاب را ببرید روی آن چیزی که موضوع اثر شرعی است. منکرین استصحاب در فرد مردد این را می گویند، می گویند استصحاب باید در همان موضوعی جاری بشود که موضوع اثر شرعی است، وارکان استصحاب هم باید در همان تمام بشود. موضوع اثر شرعی شد إذا کان زید فی الدار یوم السبت. ارکان استصحاب در این تمام است؟ نخیر، یقین به ارتفاعش داریم علی تقدیر حدوثه. موضوع اثر شرعی إذا کان عمرو فی الدار یوم السبت است. ارکان استصحاب در او تمام است؟ ابدا. ارکان استصحاب در عنوان وجود انسان فی الدار یوم السبت تمام است، یا وجود احدهما فی الدار یوم السبت تمام است. ولی این عنوان که موضوع اثر شرعی نیست. باید ارکان استصحاب در همان موضوع اثر شرعی تمام بشود.

این خلاصه فرمایش بزرگانی که استصحاب را در فرد مردد منکر شده اند. و بالاتر هم آمده اند، گفته اند حتی اگر اثر برود روی وجود انسان فی الدار اما به نحو انحلال، یعنی اگر یک انسان در دار بود یک وجوب تصدق، دو انسان در دار بود دو وجوب تصدق، سه انسان در دار بود سه وجوب تصدق. اثر بشود برای این عنوان به نحو انحلال. این باز برگشتش به این است که اثر رفته روی فرد، چون این فرد از وجود الانسان فی الدار اثر شرعی دارد، فرد دوم اثر شرعی دارد. باز اشکال استصحاب فرد مردد پیش می آید. هم محقق عراقی به این مطلب تصریح می کند و هم آقای صدر.

البته در مقابل مرحوم آقای خوئی است با آن عظمت، فرموده: این حرفها درست نیست. ما نیازی نیست که این عنوان مشیرمان موضوع اثر شرعی باشد. این عنوان مشیرمان مشیر است به آن چیزی که موضوع اثر شرعی است. و این عنوان مشیر است و به برکت او است که ارکان استصحاب تمام می شود. پس ارکان استصحاب در همان عنوان مشارالیه تمام می شود اما به شرط اینکه با عینک این عنوتان مشیر به او نگاه کنید. یک وقت با عینک روشن کون زید فی الدار به فرد نگاه می کنید، بله ارکان استصحاب تمام نیست. اما یک وقت با عینک وجود احدهما فی الدار، وجود انسان فی الدار نگاه می کنید به این واقعه و به این فرد موضوع اثر شرعی. خب با این عنوان اجمالی مشیر یقین به حدوث وشک در بقاء درست می شود. استصحاب در مشارالیه جاری است ولی مشارالیه با اشاره تفصیلیه ارکان استصحاب ندارد ولی با اشاره اجمالیه ارکان استصحاب دارد. ما نمی گوئیم استصحاب می کنیم بقاء زید فی الدار را، نمی گوئیم استصحاب می کنیم بقاء عمرو فی الدار را، می گوئیم می دانیم دیروز یکی از این دو در خانه بود استصحاب می گوید همانی که دیروز در خانه بود امروز هم هست، و هر کدام باشند موضوع اثر شرعی وجوب تصدق است.

وحق هم با آقای خوئی است. فعلا وارد بحث تفصیلی نمی شویم.

البته اشکال های جنبی را کنار بگذارید، ممکن است یک اشکال علیحده ای داشته باشد، ما می خواهیم بگوئیم اصل در فرد مردد اشکال ندارد. حالا مرحوم نائینی در مانحن فیه اشکال استصحاب در فرد مردد را در اصالة الحل در فرد مردد تطبیق کرده است. یعنی همان اختلاف فکر وسلیقه ای که در اجراء استصحاب در فرد مردد بین بزرگان بود، که آقایان نائینی و عراقی و صدر و امام قدهم قبول نداشتند و در مقابل آقای خوئی و تبریزی قدهما قبول داشتند، آن اختلاف را مرحوم نائینی به قاعده حل هم سرایت داده و اجراء کرده است. گفته اینجا هم قاعده حل همین است دیگر. قاعده حل می خواهد در فرد مردد جاری بشود چون اثر انحلالی است. مثلا در مانحن فیه الحیوان المحرم الاکل لایجوز الصلاة فی وبره. مرحوم نائینی فرموده قاعده حل را در کدامیک از این دو حیوان جاری می کنید؟ این چرم یا از آن روباه است، که یقینا حرام گوشت است، یا از آن آهو است که یقین حلال گوشت است، پس شک نداریم، قاعده حل را در چه چیزی می خواهیم جاری کنیم؟

کسانی که مثل مرحوم آقای خوئی و تبریزی و نحن نتبعهما فی ذلک کما بینّا ذلک فی محله می گویند جناب نائینی! إجراء اصل در فرد مردد چه اشکال و محذوری دارد؟ در اینجا آقای صدر هم آمده هم فکر آقای خوئی شده است. همین آقای صدری که استصحاب در فرد مردد را قبول نداشت معتقد است که حدیث حل در فرد مردد جاری می شود.

کجا آقای صدر این را مطرح کرده است؟

آقای صدر این را در رابطه با قاعده طهارت مطرح می کند ولی نکته ای که می گوید در قاعده حل هم هست. در فقه یک فرعی هست ایشان در اواخر جلد 2 بحوث فی شرح العروة الوثقی مطرح کرده است. آن فرع این است که: شما بعد از وضوء شک کردید آیا با این آب طاهر قطعی وضوء گرفتید که در شرق شما هست، یا با آب نجس قطعی وضوء گرفتید که در غرب شما هست. نمی دانید با چه آبی وضوء گرفتید؟ چه باید بکنیم؟ در اینجا روشن است اولین فکری که به ذهن آدم می آید اجراء قاعده فراغ است. آقایان گفته اند فرض می کنیم که شما در حال وضوء یقین داری که غافل بودی. دیگر قاعده فراغ جاری نمی شود، چون در قاعده فراغ بنا بر نظر صحیح معتبر است که انسان احتمال بدهد که حال العمل ملتفت بوده، واگر علم دارد که حال العمل غافل بوده است قاعده فراغ جاری نیست علی المسلک الصحیح خلافا لجماعة منهم السید السیستانی. پس قاعده فراغ را بگذارید کنار.

آقای صدر می گوید: استاد من آقای خوئی آمده استصحاب کرده. گفته: این آبی که با آن وضوء گرفتیم یک زمانی پاک بود. چون آن آبی که با آن وضوء گرفتیم یا آب شرقی است یا آب غربی یک زمانی پاک بوده است دیگر. مثلا یک روز پیش. استصحاب می گوید الماء الذی توضأت به الی الان طاهرٌ. همان استصحاب در فرد مردد است دیگر. چون ما توضأت به عنوان مشیر است، مشارالیه اش یا این آب است که یقینا پاک است یا آن آب است که یقینا نجس است. آقای صدر می گوید استصحاب در فرد مردد که جاری نیست، ولی بعید نیست بگوئیم قاعده طهارت در فرد مردد جاری می شود. کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قذر، می گوئیم آبی که با او وضوء گرفتیم انشاءالله طاهر است.

می گویند جناب آقای صدر! چه فرق می کند بین استصحاب در فرد مردد و قاعده طهارت در فرد مردد؟

می گوید دقت کنید، در قاعده طهارت شک اخذ نشده است. همه گرفتاری های استصحاب این بود که در موضوعش شک در بقاء اخذ شده بود، بعد ما می گفتیم ما در اینجا شک در موضوع اثر شرعی نداریم. اما در قاعده طهارت شک اخذ نشده است، فقط گفته اند علم نداشته باش به قذارت، کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قذر. و ظاهر اینکه علم به قذارت مانع از جریان قاعده طهارت است این است که علم منجز و علم به قذارت بما هو منجز مانع از قاعده طهارت است. ظاهرش این است. ولذا بعدش می گوید اگر علم به قذارت پیدا کردی فتدعه. (فإذا علمت فقد قذر وما لم تعلم فلیس علیک). پس ظاهرش این است که غایت قاعده طهارت علم منجز به طهارت است. خب در این مثال من علم منجز ندارم به قذارت آبی که با او وضوء گرفتم. پس قاعده طهارت جاری می شود.

خب این بیان آقای صدر در حدیث حل هم هست. در حدیث حل هم که شک اخذ نشده است. کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام فتدعه. غایت علم منجز است به حرمت به قرینه فتدعه. و ما در این مثال علم منجز به حرمت نداریم. علم منجز به حرمت که نداشتیم قاعده حل جاری می شود. شک که اخذ نشده است در موضوع قاعده حل.

پس اشکال دوم به مرحوم نائینی این شد که جناب نائینی! استصحاب در فرد مردد را اشکال کردید تحمل کردیم، اما امروز قاعده حل را به جرم اینکه اجراء اصل در فرد مردد می شود جلوش را می گیرید این دیگر قابل تحمل نیست. اجراء قاعده حل در فرد مردد اشکال ندارد. آقای صدری که استصحاب در فرد مردد را قبول نکرد هم در اجراء قاعده طهارت و حل در فرد مردد اشکال نمی کند، فضلا از کسانی که استصحاب در فرد مردد را هم جاری می دانند کما هو الصحیح.